انفجار بزرگ در انبار باروت

بخش‌هایی از خاطرات سردار شهید حاج قاسم سلیمانی از جنگ ۳۳روزه لبنان

[شهروند] امروز شاید بیش از هر روز دیگری جای خالی شهید سردار حاج قاسم سلیمانی را احساس کنیم؛ مردی که با صلابت و قدرت خود توانسته بود هراسی در دل دشمنان به‌وجود بیاورد. هرچند راه او همچنان ادامه دارد و از سوی نیروهای جان‌برکف اسلام در هر کجای دنیا دنبال می‌شود. به‌ویژه که این روزها شاهد موفقیت تمام‌عیار نیروی حماس علیه رژیم صهیونیستی هستیم و غافلگیری آنها طوری بوده که دیگر حتی شبکه‌های خارجی نیز به آن اذعان کرده‌اند. به همین مناسبت، برش‌هایی از خاطرات سردار شهید حاج قاسم سلیمانی را از کتاب «قاف» (انتشارات انقلاب اسلامی) انتخاب کرده‌ایم که به جنگ ۳۳روزه مربوط است و نکاتی قابل تأمل و خواندنی دارد.

دلایل پنهان و آشکار جنگ ۳۳روزه

جنگ ۳۳روزه به دلایل مختلفی آغاز شد که بعضی از آنها به شرایط پیچیده منطقه برمی‌گشت. آن زمان اتفاقات مهمی در منطقه رخ داده بود. آمریکا با توجه به حادثه یازده سپتامبر توانسته بود میزان و توان نیروهای مسلح خود را در منطقه ارتقا بدهد. حضور نظامی آمریکا در منطقه به رژیم صهیونیستی فرصت می‌داد که با نشان دادن اقتدارش، برای ترساندن ایران و سوریه اقدام کند. اینها عوامل پنهان شروع جنگ بود، اما یکی از دلایل آشکار جنگ، ماجرای مبادله اسرا بود. سیدحسن نصرالله به مردم لبنان تعهد داده بود که جوانان زندانی و اسیر لبنانی را آزاد می‌کند. بعضی از این اسرا در زندان‌های رژیم صهیونیستی از نوجوانی به جوانی یا میانسالی رسیده بودند. هیچ‌کدام از گروه‌های سیاسی و ارتش لبنان نتوانسته بودند برای آزادی‌شان کاری انجام بدهند. مردم لبنان، چه مسلمان، چه مسیحی یا دروزی، امید و پناهگاهی جز حزب‌الله نداشتند. چندبار قرار شد اسرای لبنانی را با اسیران اسرائیلی مبادله کنند اما هر بار اسرائیل به بهانه‌ای از مبادله منصرف شد. حزب‌الله تصمیم گرفت به هر ترتیبی، آنها را طی عملیاتی آزاد کند. یک عملیات ویژه صورت گرفت که فرمانده آن عماد مغنیه بود.

عماد مغنیه فراتر از کلمه «سردار» بود

امروز در کشور ما برای فرماندهان نظامی در رده‌های بالا از عنوان «سردار» و «امیر» استفاده می‌شود اما واژه «سردار» در مورد شهید عماد مغنیه، حق مطلب را ادا نمی‌کند. او فراتر از این کلمه بود. سرداری که در صحنه جنگ شبیه مالک اشتر بود. عماد چنین شخصیتی داشت. بعد از شکست رژیم صهیونیستی در جنوب لبنان، عماد مغنیه تعدادی از جوانان حزب‌الله را برای حضور در دوره‌های آموزشی فشرده انتخاب کرد. او با طراحی تمرین‌های سخت از جوانان حزب‌الله، نیروهای ورزیده و زبده ساخت. آنها پس از چند سال آموزش، می‌توانستند در مواجهه با دشمن از عهده سخت‌ترین موقعیت‌ها برآیند. او خیلی از صحنه‌های حساس را طراحی و فرماندهی می‌کرد و مدیریت این عملیات ویژه را هم برعهده گرفت. رفت‌وآمد خودروهای نظامی صهیونیست را چندین هفته زیرنظر گرفت. قرار نبود فقط یک نقطه منهدم شود و این، کار را سخت می‌کرد. نیروها باید پس از غافلگیری دشمن از سیم‌خاردارهای متراکم عبور می‌کردند و چند نفر را به اسارت می‌گرفتند.

موفقیت در اسارت نیروهای دشمن

سرانجام زمان و موقعیت مناسب فرا رسید. یک نفربر نظامی در فلسطین اشغالی، نزدیک مرز لبنان در حرکت بود که مورد حمله نیروهای حزب‌الله قرار گرفت. دو نفر از سرنشین‌ها کشته شده بودند اما نیروهای مقاومت توانستند دو نفر دیگر را به اسارت بگیرند. آنها را به‌سرعت به محلی امن منتقل کردند. اگر حین عملیات کوچک‌ترین اشتباهی رخ می‌داد و نیروها چند ثانیه از برنامه عقب می‌ماندند، دشمن به‌راحتی می‌توانست آنها را ردیابی کند اما یکی از ویژگی‌های عماد، توجه به جزئیات عملیات بود که باعث شد آنها در این ماجرا موفق شوند... پیش از این، هیچ‌گاه چنین اتفاقی به یک جنگ کامل تبدیل نشده بود. اگر حزب‌الله، عملیاتی انجام می‌داد، اسرائیل هم مناطقی را منهدم می‌کرد و تمام می‌شد، اما این بار در همان لحظات اول، آنها یک جنگ تمام‌عیار را شروع کردند. معلوم بود که به شکل مخفیانه، ایده جنگ را از قبل طراحی کرده بودند و منتظر بهانه‌ای بودند تا انفجار بزرگ در انبار باروت رخ بدهد. یک روز قبل از جنگ به ایران آمده بودم و با شروع آن به لبنان برگشتم. اول خودم را به سوریه رساندم اما تمام راه‌ها به سمت لبنان مورد حمله قرار گرفته و بسته بود. مخصوصا تنها راه رسمی لبنان به سوریه به‌طور مداوم زیر آتش هواپیماها قرار داشت. از طریق خط تلفن امنی که کنترل نمی‌شد با دوستانم تماس گرفتم. عماد به‌دنبالم آمد. چند ساعتی در مسیری که می‌دانست زیرنظر دشمن نیست، پیاده رفتیم و بعد از آن سوار ماشینی شدیم که منتظر ما بود.

گزارش تلخ

یک هفته گذشت. از تهران اصرار داشتند که برگردم و درباره روند جنگ گزارش بدهم. از یک راه فرعی برگشتم. آن زمان رهبر معظم انقلاب برای جلسه سران سه قوه و مسئولان اصلی که عضو شورای امنیت ملی بودند، در مشهد حضور داشتند. خدمت ایشان رسیدم و گزارشی از وضعیت جنگ دادم. توضیحات من خیلی تلخ بود. آنچه تا آن روز از جنگ دیده بودم، امیدی به پیروزی در من باقی نگذاشته بود. جنگ کاملاً متفاوت بود. دقیق و تکنولوژیک بود. اهداف با دقت انتخاب می‌شد. با یک بمب، ساختمان‌های دوازده طبقه با خاک یکسان می‌شد. هدف‌گیری در بعضی مناطق که روستاها فاصله کمی از هم داشتند برای توپخانه‌های دشمن کار سختی بود، اما وقتی هدف جنگ از حزب‌الله به طایفه شیعه تغییر کرد، روستاهای شیعه‌نشین در معرض حملات پی‌درپی قرار گرفتند. تمام این مسائل را در آن جلسه توضیح دادم.

آقا فرمودند شما پیروز می‌شوید

وقت نماز شد و حضرت آقا رفتند تا برای نماز آماده شوند. من هم رفتم وضو بگیرم. آقا وضو گرفته بودند و آستین‌های‌شان هنوز بالا بود. وقتی برمی‌گشتند با دست به من اشاره کردند که بیا. جلو رفتم. آقا فرمودند: «شما از گزارشت چیزی می‌خواستی به من بگویی؟» عرض کردم: «نه، فقط می‌خواستم اتفاقاتی را که افتاده توضیح بدهم.» آقا فرمودند: «این را فهمیدم. چیز دیگری نمی‌خواستی بگویی؟» گفتم: «نه.» نماز خواندیم و به جلسه برگشتیم. گزارش من تمام شده بود. آقا شروع به صحبت کردند. فرمودند: «این جنگ، جنگ بسیار سخت و شدیدی است اما من تصور می‌کنم این جنگ همچون جنگ احزاب است. جنگ احزاب که قریش، یهود مدینه، عشایر و قبایل با تمام نیرو گرد آمدند و رسول‌الله(ص) و اصحابش را محاصره کردند و تصمیم گرفتند جمعیت مؤمن را ریشه‌کن کنند. این جنگ اینطور است. و بَلَغتِ القلوبُ الحَناجِرَ و تَظُنّونَ باللهِ الظُّنونا: و جان‌ها به گلو رسید و به خدا آن گمان‌ها را می‌بردید. (احزاب، آیه ۱۰) ولی به خدا توکل کنید. بنده به شما می‌گویم که شما پیروز هستید. حتما. حتی بیشتر از این، بنده به شما می‌گویم وقتی این جنگ با پیروزی شما به پایان برسد، به قدرتی تبدیل خواهید شد که قدرت دیگری جلودارش نیست.»

صحبت‌های آقا به سیدحسن نصرالله روحیه داد

ناگهان چیزی در دلم تکان خورد. اصلاً چنین پیش‌بینی از نظر نظامی در این جنگ نداشتم. در دلم تمنا کردم کاش آقا این حرف‌ها را نمی‌فرمودند که نتیجه این جنگ، پیروزی است. جنگ احزاب، پیروزی بزرگ پیامبر بود و ما تا پیروزی فاصله بسیار زیادی داشتیم. دو نکته دیگر آقا خیلی مهم بود. فرمودند: «من تصورم این است که اسرائیل این طرح را از قبل آماده کرده بود و می‌خواست همین طرح را در یک غافلگیری کامل به اجرا بگذارد و حزب‌الله را در غافلگیری نابود کند. عمل حزب‌الله در گرفتن این دو اسیر، آن غافلگیری را به هم زد.» من این اطلاعات را نداشتم. سید هم این اطلاعات را نداشت. عماد هم نداشت. من اعتقادی دارم و بارها به دوستان‌مان هم گفته‌ام که در این بیست سالی که در محضر آقا بودم، نتیجه تقوا و ثمره آن را که حکمت جاری بر زبان و دل و عقل می‌شود، در آقا به‌طور کامل دیده‌ام. برای همین در هر چیزی که ایشان مشکلی می‌بینند، مطمئن می‌شوم که در انتهای کار اشکالی پیش می‌آید یا بر هر چیزی که یقین می‌کنند، یقین دارم که در آن اتفاق، مقصود به‌دست می‌آید. وقتی آقا فرمودند: «حزب‌الله با گرفتن دو اسیر نه‌تنها خودش را بلکه ملت لبنان را از نابودی کامل نجات داد»، برای من خیلی نویدبخش بود. این حرف به سیدحسن خیلی کمک می‌کرد چون خیالش راحت می‌شد. خصوصا اواخر جنگ که تعداد شهدا بالا رفت و حجم انهدام و تخریب زیاد شد، ممکن بود بعضی او را سرزنش کنند که چرا حزب‌الله به‌خاطر گرفتن دو اسیر، کل شیعه را با خطر مواجه کرده. این نکته آقا، برای او خیلی ارزشمند بود... همان شب به تهران آمدم و به سوریه برگشتم. احساس بسیار خوبی داشتم. حامل پیام مهمی بودم که شاید برای سید از هر امکان دیگری ارزشمندتر بود. باز هم عماد دنبالم آمد و از همان راه برگشتیم و پیش سید رفتیم. صحبت‌های آقا را برای ایشان گفتم. شاید هیچ‌چیز به اندازه این صحبت‌ها در روحیه سید تأثیر نداشت. ▫

> شهید سردار حاج قاسم سلیمانی: امروز در کشور ما برای فرماندهان نظامی در رده‌های بالا از عنوان «سردار» و «امیر» استفاده می‌شود اما واژه «سردار» در مورد شهید عماد مغنیه، حق مطلب را ادا نمی‌کند. او فراتر از این کلمه بود. سرداری که در صحنه جنگ شبیه مالک اشتر بود. عماد چنین شخصیتی داشت. بعد از شکست رژیم صهیونیستی در جنوب لبنان، عماد مغنیه تعدادی از جوانان حزب‌الله را برای حضور در دوره‌های آموزشی فشرده انتخاب کرد. او با طراحی تمرین‌های سخت از جوانان حزب‌الله، نیروهای ورزیده و زبده ساخت. آنها پس از چند سال آموزش، می‌توانستند در مواجهه با دشمن از عهده سخت‌ترین موقعیت‌ها برآیند.

ذره‌بین

یازده سپتامبر اسرائیل: طوفان الاقصی

حملات حماس چه پیامدهایی در پی داشته است؟

به گزارش مشرق، کانال تلگرامی مطالعات راهبردی آمریکا، یادداشتی با عنوان یازده سپتامبر اسرائیل: طوفان الاقصی نوشته یدالله کریمی‌پور را منتشر کرده است که حاوی نکات قابل تأملی است. هرچند بازنشر مطالب شبکه‌های اجتماعی به منزله تأیید محتوای آن نیست و صرفا جهت آگاهی مخاطبان از فضای این شبکه‌ها منتشر می‌شود. اما در بخش‌هایی از این مطلب آمده:

آیا با فعال شدن حزب الله لبنان، جبهه شمالی علیه اسرائیل(اشغالگر) فعال خواهد شد؟ آیا عرب‌های فلسطینی درون اسرائیل به خواست حماس و جهاد اسلامی برای مشارکت در درگیری ورود خواهند کرد؟ آیا فلسطینیان مستقر در کرانه باختری به یاری حملات حماس خواهند شتافت؟ آیا جنگی بزرگ در پیش است که شعله‌هایش همه خاورمیانه را در خواهد نوردید؟ پشتیبانی این بی‌سابقه‌ترین عملیات فلسطینیان طی ۵۰ سال گذشته، چه قدرت یا قدرت‌هایی بوده‌اند؟ اینها شمار اندکی از پرسش‌های طبیعی پیرامون عملیات طوفان الاقصی است. ولی در نخستین یادداشت برآنم که در نمایی کلی چند نکته پیرامون آن را خاطر نشان سازم:

۱. برخلاف مواضع دولت‌های اروپایی، مانند جهت‌گیری مکرون، اورزولافون رئیس کمیسیون اروپا، کاخ سفید و... دایر بر تروریستی خواندن طوفان الاقصی، روشن است که این حق طبیعی و مشروع فلسطینی‌ها در دفاع از خود و رویارویی با اشغالگران است.

۲. بی‌گمان مردم و احزاب و سازمان‌های فلسطینی و نیز دولت خودمختار محمود عباس، از این حمله استقبال کرده و دست‌کم مدافع اخلاقی آن خواهند بود.

۳. به اغلب احتمال، قاطبه ملت‌های مسلمان نیز هرگونه رویارویی مقاومت فلسطینی، با اشغالگران در کرانه باختری و نوار غزه حمایت کرده و دست‌کم حامی اخلاقی آن خواهند بود.

۴. شورای امنیت نیز به دلیل اصل مقاومت در برابر اشغالگر نمی‌تواند یک‌طرفه به محکومیت حملات در سرزمین‌های اشغالی روی آورد.

۵. طوفان الاقصی هیمنه و ابهت منطقه‌ای اسرائیل را خدشه‌دار خواهد کرد و مایه شرمساری آنان و برعکس تجدید حیات غرور فلسطینی‌ها خواهد بود.

۶. طوفان الاقصی در عین حال ضعف ژرف اطلاعاتی در لایه‌های امنیتی اسرائیل را به‌خوبی آشکار کرد.

۷. حتی تا همین الان هم حماس و جبهه مقاومت به بیشتر خواسته‌های خود در عملیات طوفان الاقصی دست یافته‌اند.

۸. بی‌گمان، طوفان الاقصی، دولت اسرائیل را در به رسمیت شناختن حقوق فلسطینی‌ها بیش از پیش به تأمل وا می‌دارد. ▫

دریچه

خرید وانت برای کمک به مستمندان

در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که مردم ماشین‌های مدل بالاتر خریداری یا معاوضه می‌کنند، اما سیدداوود همان اوایل ازدواجش، ماشین سواری داشت؛ ماشینش را فروخت و وانت بار خرید.

به گزارش فارس، وقتی پای خاطرات خانواده‌های شهدا می‌نشینیم، می‌بینیم نگاه شهدا به امور دنیوی هم طور دیگری بود و فراتر از نگاه ما دنیا را می‌دیدند. حتی وقتی می‌خواستند وسیله‌ای برای خانه و زندگی‌شان بخرند، همه جوانب را می‌سنجیدند. شهید سیدداوود طباطبایی یکی از شهدای اواخر جنگ تحمیلی است. او خصوصیات اخلاقی حسنه‌ای داشت که او را لایق شهادت کرد.

همسر شهید یکی از ویژگی‌های سیدداوود را اینگونه روایت می‌کند: «سیدداوود، پلیس قضایی بود اما به عنوان بسیجی به جبهه اعزام می‌شد. وقتی از جبهه نامه می‌فرستاد، به من تأکید می‌کرد که به گرفتارها کمک کن. خودش همین روحیه دستگیری از نیازمندان و ایتام را داشت. در دوره‌ای که زندگی می‌کنیم، می‌بینیم که مردم ماشین‌های مدل بالاتر خریداری یا معاوضه می‌کنند اما سیدداوود همان اوایل ازدواج‌مان ماشین سواری داشت؛ ماشینش را فروخت و وانت بار خرید. او با وانت گونی‌های حبوبات را به خانه می‌آورد و در کیسه‌های کوچک‌تر تقسیم می‌کرد. از من هم می‌خواست کمکش کنم.

من و سیدداوود حبوبات را بسته‌بندی می‌کردیم. در ابتدا فکر می‌کردم می‌خواهد این اقلام را برای فروش به مغازه پدرش ببرد. یک شب این بسته‌ها را با خود برد؛ وقتی برگشت از او پرسیدم «بسته‌های حبوبات را بردی مغازه؟» گفت «نه، بردم و به خانواده‌های ایتام و نیازمند تحویل دادم.» همسرم خیلی به فکر افراد گرفتار بود. او در اداره تلاش می‌کرد تا برای سرایدار اداره هم زمینی تهیه کند. بالاخره با نامه‌نگاری و کمک موفق شد تا برای او هم زمین بخرد. حتی بعد هم پیگیری می‌کرد تا وام تهیه کند و سرایدار اداره صاحب‌خانه شود.»

بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸، روز اول مرداد ۱۳۶۷ و همزمان با عید قربان، رزمندگان برای پاکسازی به منطقه می‌رفتند که در حمله رژیم بعث عراق به خرمشهر و بر اثر اصابت خمپاره به کامیون، فقط ۵ سادات از جمله سیدداوود طباطبایی، سیدصاحب محمدی، سیدعلیرضا جوزی، سید مهدی موسوی و سیدحسین حسینی به شهادت رسیدند و بقیه رزمندگان مجروح شدند. ▫